

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال دوازدهم، شماره‌ی اول، بهار ۱۳۹۹، پیاپی ۴۳، صص ۱۷۵-۱۵۰

سندی نویافته برای شناسایی سراینده‌ی قصیده‌ی «ام‌الکواعب»

رحمان قربانی*

دانشگاه اصفهان

چکیده

در زبان فارسی اشعار زیادی وجود دارند که سراینده‌ی اصلی آن‌ها هنوز مشخص نشده است. یکی از این موارد، قصیده‌ی مشهوری با مطلع «سلام علی دار ام‌الکواعب/بتان سیه‌چشم عنبرذوایب» است. تاکنون پژوهش‌هایی درباره‌ی سراینده‌ی این شعر صورت گرفته است و منوچهری دامغانی، امیرمعزی، برهانی، حسن‌متکلم کاشی و ابوالمعالی نصرالله‌منشی به‌عنوان سراینندگان قصیده‌ی مذکور معرفی شده‌اند. پژوهش حاضر با بررسی استدلال‌های به‌کاررفته در مطالعه‌های پیشین و با مراجعه به سندی جدید، سیم‌کش سمرقندی را به‌عنوان شاعر این قصیده معرفی می‌کند. استناد نویسنده به نسخه‌ی خطی مهم و ارزشمند «تذکره‌الشعرا» مشهور به «جنگ ۹۰۰ مجلس» است. برخلاف شعرای قبلی، شواهد امر صحت این ادعا و انتساب را تأیید می‌کنند. مطالب این مقاله در دو بخش تنظیم شده است: ابتدا انتساب قصیده به منوچهری، امیرمعزی، برهانی و حسن‌متکلم بررسی و رد می‌شود؛ سپس با تمرکز بر پژوهش سروری که اعتبار و سندیت بیشتری دارد، دلایل چهارگانه‌ی او در انتساب چکامه به نصرالله‌منشی به چالش کشیده می‌شود. در پایان این بخش، چهار دلیل دیگر برای ترجیح تعلق شعر به سیم‌کش سمرقندی مطرح می‌شود.

* دانش‌آموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی rqorbani63@gmail.com

واژه‌های کلیدی: قصیده‌ی ام‌الکواعب، جنگ ۹۰۰ مجلس، سیم‌کش سمرقندی، نصرالله‌منشی.

۱. مقدمه

در ادبیات فارسی آثار و اشعار زیادی هستند که سراینده یا صاحب قطعی آن‌ها مشخص نیستند و گاه، هم‌زمان یا با فاصله‌ی زمانی، به چندین نفر نسبت داده شده‌اند. علت این انتساب‌ها در دسترس نبودن منابع معتبر قدیم یا اشتباه کاتبان و تذکره‌نویسان بوده است که بدون تحقیق، براساس حدسیات یا اقتباس از منابع و راویان کم‌اطلاع و نامعتبر، چنین سهوهایی را مرتکب می‌شدند. همچنین، گاهی تشابه سبکی شاعران هم‌دوره، آیندگان را در تشخیص اشعار ایشان دچار اشتباه کرده و در نتیجه ابیات یکی را در دیوان دیگری ثبت می‌کردند. یگانه‌راه مطمئن برای تشخیص شاعران اصلی این دست سروده‌ها، دستیابی به دستنویس‌های معتبر قدیم است. خوشبختانه در این سال‌ها امکان دستیابی به بسیاری از نسخ خطی میسر شده و از این راه، بسیاری از مسائل مبهم تاریخ ادبیات روشن گشته است.

موضوع مقاله‌ی حاضر، شناسایی شاعر حقیقی یکی از چکامه‌های مشهور در زبان فارسی با مطلع «سلام علی دار ام‌الکواعب/ بتان سیه‌چشم عنبرذوایب» است که برای اختصار، نام کوتاه «ام‌الکواعب» را برای آن در نظر گرفته شده است. در منابع قدیم و پژوهش‌های معاصر تاکنون چند تن به‌عنوان سراینده‌ی این چکامه مطرح شده‌اند که عبارتند از: برهانی، امیرمعزی، منوچهری، حسن‌متکلم و نصرالله‌منشی. درباره‌ی انتساب چکامه به سه شاعر نخست باید گفت که چون دستنویس و متن کهنی وجود ندارد که سند این انتساب باشد، نمی‌توان آن‌ها را شاعر ام‌الکواعب دانست. همچنین، دوره‌ی زندگی حسن‌متکلم و مشخصات سبک‌شناسیک شعر او هیچ تناسبی با ساختار و محتوای چکامه ندارد. محتمل‌ترین گزینه، نصرالله‌منشی است که امید سروری، بر پایه‌ی متن ارزشمند سینه‌ی ترمذ که خود به تصحیح و چاپ آن همت گماشته، با ذکر دلایلی درخور تأمل، انتساب قصیده مذکور به این ادیب مشهور را مطرح کرده است.

نویسنده‌ی این سطور با مطالعه‌ی اتفاقی منبع بسیار ارزشمند «جنگ ۹۰۰ مجلس» که از قضا آن هم متعلق به قرن هشتم است، مشاهده کرد که جامع ناشناس جنگ، این قصیده را از شاعری به نام سیم‌کش سمرقندی می‌داند. این اشاره انگیزه‌ی جست‌وجوهای بیشتر نویسنده شد که حاصل آن در قالب پژوهش حاضر عرضه می‌شود.

۱.۱. پیشینه‌ی پژوهش

در متون قدیم، نخستین بار بدر جاجرمی در *مونس‌الاحرار* این قصیده را به حسن متکلم نسبت می‌دهد. تقی‌الدین کاشی در *خلاصه‌الشعار* نیز همین مطلب را تکرار می‌کند. سپس رضاقلی خان‌هدایت در *مجمع‌الفصحا* حسن متکلم را شاعر چکامه معرفی می‌کند؛ اما بعدها در دیوانی که از منوچهری ترتیب می‌دهد، از نظرش عدول کرده، شعر را از آن‌این شاعر مشهور دامغانی می‌داند. از معاصران، محمدمعین دو مقاله درباره‌ی این موضوع می‌نویسد. به نظر وی در مقاله‌ی «بحث درباره‌ی یک قصیده و گوینده آن» (۱۳۲۲)، امیرمعزی شاعر این قصیده است؛ اما بعدها نظر جدیدی را ارائه می‌دهد و در مقاله‌ی «برهانی و قصیده‌ی او» (۱۳۲۷)، پدر امیرمعزی یعنی برهانی نیشابوری را سراینده‌ی ام‌الکواعب معرفی می‌کند. امید سروری در مقاله‌ی «قصیده‌ای از ابوالمعالی نصرالله‌منشی» (۱۳۹۳) با استناد به *سغینه‌ی ترمذ*، قصیده را حاصل طبع نصرالله‌منشی، ادیب معروف و گزارش‌کننده‌ی *کلیله و دمنه* به فارسی، در نظر می‌گیرد. افزون بر موارد فوق، در *دیوان البسه* شعر یادشده، سروده‌ی شاعری با نام «سیدحسن ترمذی» (قاری‌یزدی، ۱۳۵۹: ۲۷) دانسته شده است. در تحقیق حاضر با استناد به جنگ مهم ۹۰۰ مجلس شورای اسلامی که هنوز به زیور طبع آراسته نشده است، یک شاعر قدیم و نسبتاً ناشناخته به نام سیم‌کش سمرقندی به‌عنوان شاعر چکامه‌ی ام‌الکواعب مطرح می‌شود. قراین موجود در قصیده و دوره‌ی حیات این شاعر، سخن گردآورنده‌ی این مجموعه را تأیید می‌کند.

۲.۱. روش پژوهش

این پژوهش از نوع اسنادی و کتابخانه‌ای است و با رویکرد توصیفی-تحلیلی سامان یافته است. پایه‌ی پژوهش براساس سندی جدید درباره‌ی شاعر قصیده ام‌الکواعب است. این مقاله ابتدا آرای دیگران درباره‌ی سراینده‌ی این قصیده را در حد اختصار و تا حد ممکن با پرهیز از تکرار مطالب گذشته و البته گاه با دلایل تازه، بررسی و ردّ می‌کند. سپس بر مستندات سروری که مقاله‌اش به خاطر برخورداری از پشتوانه‌ی یک جنگ قدیمی و ارائه دلایل بهتر، در خور تأمل بیشتر است، متمرکز می‌شود. در این راستا مستندات چهارگانه‌ی ایشان بررسی می‌شود. علاوه بر دلایل سروری، موارد دیگری که ارجحیت ادعای جنگ مجلس را ثابت می‌کند نیز در ادامه ذکر می‌شود.

۲. معرفی جنگ ۹۰۰

در میان دستنویس‌های کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، نسخه‌ای به نام ثبت‌شده‌ی «سفینه‌ی شعرا» یا «تذکره‌الشعرا» قرار دارد که چون در سیستم شماره‌گذاری آن کتابخانه، رقم ۹۰۰ به این سند اختصاص یافته، به «جنگ ۹۰۰» مشهور شده است. البته عنوان‌های «سفینه‌ی شعرا» و «تذکره‌الشعرا» را فهرست‌نگار بر روی اثر نهاده و در متن نامی برای اثر انتخاب نشده است. این دستنویس با خط نسخ و در ۲۷۸ برگ کتابت شده است. کاغذ آن از نوع سمرقندی است و جلد تیماجی دارد. گردآورنده و کاتب آن مشخص نیست و برگ نخستین نسخه افتاده است. این جنگ مقدمه‌ای به نثر دارد. سپس شعر ۴۱ شاعر با اختصاص سرلوح به هریک و درج نام آن‌ها در میان ترنج آمده است. پس از درج اشعاری از این شاعران، از صفحه ۴۴۸ تا پایان متن، اشعار متفرقه و عمدتاً کوتاهی از شعرای یادشده و گاهی غیر از این‌ها (که شامل شاعران ناشناخته هم می‌شود) آمده است. وجود فهلویات و نیریزیات و رباعیاتی از خیام از دیگر نکته‌های درخور توجه درباره‌ی این متن است. فهرست‌نویسی که مشخصات این اثر را شرح کرده، معتقد است که جنگ ۹۰۰ به اوائل سده‌ی هشتم تعلق دارد (سایت کتابخانه و مرکز اسناد مجلس، صفحه‌ی معرفی

مشخصات سفینه‌ی شعرا). محیط طباطبایی در یافتن اشعاری از همام تبریزی، به این مجموعه اشاره می‌کند و اعتقاد دارد این جنگ بین سال‌های ۷۱۴ تا ۷۵۰ و در واقع پیش از مونس‌الاحرار بدر جاجرمی فراهم شده است. (رک. محیط طباطبایی، ۱۳۱۷: ۷) پژوهشگری دیگر، در اهمیت این مجموعه، آن را «از نفایس خطی کتابخانه‌ی مجلس» می‌داند. (رک. میرافضلی، ۱۳۸۲: ۱۱) قزوینی و فروغی برای تصحیح و چاپ رباعیات خیام، به این جنگ رجوع کرده و چندین رباعی خیام را در این جنگ یافته‌اند. ادیب طوسی نیز هنگام گردآوری «فهلویات لری» باباطاهر، بعضی از ضبط‌های این دستنویس را بر نسخه‌ی خطی ۶۵۴ قونیه که قدیم‌تر است، ترجیح می‌دهد. (رک. طوسی، ۱۳۳۷: ۱-۲) در یک فقره‌ی دیگر، پژوهشگران با تحقیق در جنگ ۹۰۰، تعدادی بیت جدید از امیرمعزی، انوری، مجیر بیلقانی و سعدی را در این مجموعه یافته‌اند. (رک. شریفی صحنی و خاتمی پور، ۱۳۹۲: ۴۵-۶۰) همه‌ی این پژوهش‌ها از اهمیت و غنای این مجموعه حکایت می‌کند.

گردآورنده‌ی جنگ ۹۰۰ مجلس مانند بسیاری از فراهم‌آورندگان جنگ‌های کهن که اطلاعی درباره‌ی شاعران نمی‌نوشتند، درباره‌ی فرد مورد نظر ما و دیگر سراینده‌گان این مجموعه، صرفاً به ذکر نام شاعر بر بالای ابیات او بسنده کرده است. در صفحه‌های ۴۴۸ و ۴۴۹ این جنگ قصیده‌ی ام‌الکواعب کتابت شده و بر بالای آن نام شاعر «کمال‌الدین سیم‌کش سمرقندی» درج شده است. بحث اصلی این مقاله درباره‌ی این قصیده و شاعر آن است.

۳. سیم‌کش سمرقندی کیست؟

دانسته‌های ما از این شاعر متقدم بسیار اندک است. تاکنون شعری از او یافت نشده و منابع قدیم و متأخر، جز در دو مورد، هیچ اطلاعی از او به دست نداده‌اند. قدیم‌ترین یادکرد از این شاعر سمرقندی به تذکره‌الشعرا^۱ دولت‌شاه مربوط می‌شود. او در معرفی قطران^۲ می‌نویسد: «از جمله استادان شعر است و انوری شاگرد او بوده و ترمذی است... و رشیدی سمرقندی و روحی و لوایجی و شمس سیم‌کش و عدنانی و پسر خمخانه و اکثر شعرای بلخ و ماوراءالنهر شاگردان قطران بوده‌اند.» (دولت‌شاه، ۱۳۱۸: ۶۷)

پس از دولتشاه و با فاصله‌ی زمانی بسیار، هدایت در مجمع‌الفصحا مطالب دولتشاه درباره‌ی قطران را رد می‌کند. او می‌نویسد: «بعضی حکیم مذکور [قطران] را از اهل ترمذ دانسته‌اند، به دلیل این که شعرای ماوراءالنهر همگی از شاگردان او بوده‌اند. چنانکه گفته‌اند که حکیم انوری ابیوردی و رشیدی سمرقندی و روحی و شمس‌الدین و غیرهم از شعرا شاگردی او کرده‌اند و خطا کرده‌اند.» (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۱۶۵) رضاقلی‌خان رابطه‌ی استاد و شاگردی یادشده در تذکره‌الشعرا را بدین شکل اصلاح می‌کند: «حکیم لامعی با شعرای عهد خود برهانی و سوزنی سمرقندی و جمالی مهریجردی... و عمیق بخاری مناظره و مشاعره داشته و اکثر شعرای بلخ در وقتی که حکیم ابوالحسن لامعی در بخارا می‌زیسته، مانند رشیدی و روحی سمرقندی و [والوالجی و شمس‌سیم‌کش و عدنانی - به استادی و تقدم وی اقرار کرده‌اند.» (همان، ج ۳: ۱۷۷۴)

بنابر جست‌وجوی نگارنده، این دو مطلب تمام آن چیزی است که درباره‌ی شمس-سیم‌کش در تاریخ ادبیات ایران آمده است. حتی محمد عوفی که فصلی مشبع درباره‌ی شعرای آل سلجوق و ظرایف ایشان نوشته و اسامی بسیاری از شعرا را به همراه اشعارشان آورده، از سیم‌کش سمرقندی نام نبرده است.

درباره‌ی واژه‌ی «سیم‌کش» باید گفت این واژه در زبان فارسی چند تلفظ و معنا دارد. سیم‌کشی یا سیمگری از مشاغل قدیم ایران و زیرمجموعه‌ی زرگری بوده است. سیم‌کش در واقع، به زرگری اطلاق می‌شد که نقره را برای مصارف زینتی به صورت تارهای بسیار نازک درمی‌آورد (رک. صدری‌افشار، ۱۳۹۴: ذیل «سیم‌کش»؛ یا به کسی گفته می‌شد که تارهای طلا و نقره را می‌ساخت. از این تارها در ساخت گلابتون و گل‌های زینتی استفاده می‌شد. بعدها این لغت معنای مجازی یافت و به ظالمی اطلاق شد که حق مردم را با زور یا رندی تصاحب می‌کرد (رک. دهخدا، ذیل «سیم‌کش»). درباره‌ی معنای دیگر این واژه در زبان فارسی باید افزود که دهخدا دو ضبط دیگر از این کلمه با کاف مضموم و مفتوح را نیز آورده و برای «سیم‌کش» معانی سخاوتمند و مُسْرِف و برای «سیم‌کش» معنای دزد و غارتگر را

ضبط کرده است (رک.دهخدا: ذیل «سیم‌کش»). همچنین صاحب برهان قاطع معنای خسیس را برای ضبط «سیم‌کش» برشمرده است (رک.محمدحسین خلف تبریزی: ذیل «سیم‌کش»). اعتقاد نویسنده این است که درباره‌ی این شاعر، به احتمال زیاد، ضبط سیم‌کش مرجح است و دلالت بر نسبت شغلی شاعر دارد. چند علت برای این ترجیح متصور است: نخست این که خساست، ستمگری و دزدی جزء صفات ناپسند هستند و کمی غریب می‌نماید که شاعر بدین اوصاف نامبردار شود.^۳ دوم گرچه سخاوت حسنه‌ای بسیار ارزشمند بوده و است، اما سخاوتمندی از شاعر مداحی که در چکامه‌اش صراحتاً طلب صله می‌کند، دور از ذهن می‌نماید. مهم‌تر از دو نکته‌ی قبل، این که «سیم‌کش»ی شاید تخلص شاعرانه یا لقب عمومی فرد باشد. انتخاب تخلص از میان شغل افراد یکی از رایج‌ترین صورت‌های گزینش تخلص برای شاعران متقدم ادبیات فارسی (رک. شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۵۴) یا برای لقب عمومی (رک.راشدمحصل، ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱) بوده است؛ بنابراین تداول این دو سنت در بحث لقب‌گذاری، نویسنده را بدین نکته رهنمون می‌کند که سیم‌کشی به معنای شغلی آن را محتمل‌تر از گزینه‌های دیگر برای سیم‌کش سمرقندی بداند.^۴

درباره‌ی این که شاعر مورد نظر اهل سمرقند است (ضبط جنگ ۹۰۰ و ادعای راقم این سطور)، در دو منبع مطلبی وجود ندارد؛ اما نگاهی به زادگاه شعرای مذکور در قول دولت‌شاه مؤید این مطلب است. انوری (خراسان) روحی (ولوالج = شمال افغانستان و حوالی بلخ) هر دو در نواحی نزدیک به هم در شمال شرق ایران متولد شدند. مهم‌تر این که دولت‌شاه در ادامه، برای نام‌نبردن از فهرست بقیه‌ی شاعران مورد نظر خود عبارت «اکثر شعرای بلخ و ماوراءالنهر» را به‌کار می‌برد. سمرقند هم از بلاد ماوراءالنهر بوده و اکنون نیز مرکز ایالتی به همین نام در ازبکستان است. پس طبیعی است که ضبط منبع کهن و ارزشمند جنگ ۹۰۰ را موثق فرض کنیم و سیم‌کش را شاعری سمرقندی بدانیم.

درباره‌ی نام او، دو ضبط متفاوت دیده می‌شود. دولت‌شاه «شمس» را به عنوان نام شاعر ثبت کرده است. هدایت یک‌بار به همین شکل و بار دوم به صورت «شمس‌الدین» آورده

است. البته حذف «الدین» از اسامی و القاب به قصد خلاصه‌سازی امری رایج در قدیم بوده و مثلاً کمال‌الدین اسماعیل به کمال اسماعیل مشهور بوده و هست؛ بنابراین شمس و شمس‌الدین دو شکل کامل و مخفف از یک اسم هستند. اما در جنگ ۹۰۰ لقب «کمال‌الدین» آمده و گردآورنده‌ی ناشناس این مجموعه، «کمال‌الدین سیم‌کش سمرقندی» را ضبط کرده است.

با توجه به نوع قصیده و ساختار و محتوای آن، ممدوح آن (بعدها مفصلاً درباره‌ی این موارد بحث می‌شود)، سمرقندی بودن شاعر و نیز قدمت مجموعه (که شعرای پیش از سده‌ی هشتم را شامل می‌شود) راقم این سطور اعتقاد راسخ دارد که این کمال‌الدین سیم‌کش، همان شمس‌الدین سیم‌کش است. اما در این‌که کدام شکل ارجح است، جداً تردید دارد. ولی براساس قاعده‌ی مشهور «ضبط اقدم اصح است»، تا دسترسی به منبعی جدید و معتبر، کمال‌الدین را می‌پذیرد؛ به‌ویژه آن‌که اطلاعات دولتشاه در بسیاری از موارد نامطمئن می‌نماید (برای نمونه رک. بهار، ۱۳۴۹: ۱۸۶-۱۹۱) و نیز این‌که مجمع‌الفصحی در مقایسه با جنگ ۹۰۰ بسیار جدید است و قاعدتاً اعتبار و اهمیت کمتری دارد. همچنین، هدایت مطالبش را با عنایت به عبارات دولتشاه نوشته است و سستی سندیت مطالب تذکره‌الشعرا درباره‌ی این بخش از مجمع‌الفصحی نیز صدق می‌کند. به‌هرحال، این هم فایده‌ای است که می‌تواند بر جنگ مجلس مترتب باشد که علاوه بر شناساندن شاعر حقیقی قصیده، نام صحیح شاعر آن را به ما نشان می‌دهد.^۵

۴. بررسی انتساب‌های پیشین

سروری در مقاله‌اش دلایلی را برای رد انتساب قصیده‌ی ام‌الکواعب به منوچهری، حسن-متکلم، امیرمعزی و برهانی ذکر می‌کند. در ادامه، ضمن بررسی دوباره و البته خلاصه‌وار این انتساب‌ها و افزودن موارد جدید، تحقیق سروری نیز به‌دقت نقد و بررسی خواهد شد.

الف) منوچهری

اولین کسی که این چکامه را به منوچهری نسبت می‌دهد، رضاقلی‌خان‌هدایت است. البته وی نخست در مجمع‌الفصحا ام‌الکواعب را سروده‌ی حسن متکلم می‌داند، اما بعدها در دیوانی که از منوچهری فراهم می‌آورد،^۶ این چکامه را به شاعر معروف دامغانی نسبت می‌دهد. این قصیده در چاپ دبیرسیاقی از دیوان منوچهری وجود ندارد. مصحح یادشده معتقد است که در بعضی نسخ خطی و کتب چاپی اشعاری به منوچهری نسبت داده می‌شود که مسلماً از او نیست و این قصیده هم از آن شمار است (رک. منوچهری دامغانی، ۱۳۶۳: ۲۳۲). همین‌طور در تصحیح جدیدی که به تازگی از این دیوان توسط سعید شیری انجام گرفته است، این چکامه دیده نمی‌شود. اما برات زنجانی در تصحیح خود از دیوان منوچهری، ام‌الکواعب را از اشعار مسلم منوچهری می‌پندارد و در متن مصحح خویش قرار می‌دهد. (رک. منوچهری دامغانی، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۵) او توضیح نسبتاً مفصلی در صحت انتساب قصیده به منوچهری می‌دهد و نیز فرد دیگری را ممدوح شاعر می‌داند. (همان: ط-غ)

درباره‌ی نسبت‌دادن این قصیده به منوچهری، چنانکه سروری پیش‌تر متذکر شده (رک. سروری، ۱۳۹۳: ۱۱۷)، دیوان منوچهری نسخه‌ی قدیم ندارد و قدمت کهن‌ترین نسخ اشعارش به سده‌ی یازدهم می‌رسد. نسخ مورد استفاده‌ی زنجانی نیز این‌گونه هستند. آشنایان سخن می‌دانند که دستنویس‌های این دوران در مقایسه با نسخ قدیم‌تر اعتبار بسیار کمتری دارند. یکی از نشانه‌های بی‌اعتبار این انتساب، ذکر واژه‌ی «آل‌سامان» به جای «آل‌ساسان» است که خود باعث سرگردانی و گمراهی در روند تحقیقات معین (درباره‌ی امیرمعزی و برهانی) و زنجانی شده است. در خلاصه‌الاشعار، سفینه‌ی ترمذ و جنگ ۹۰۰ «آل‌ساسان» ضبط شده است و دیوان منوچهری و بعضی نسخ متأخر مونس‌الاحرار «آل‌سامان» قید کرده‌اند. اجماع نسخ قدیم بر این ضبط، بیانگر صحت آن است.

مهم‌ترین عاملی که سبب این انتساب شده، توغل منوچهری در شعر عرب و تقلید وی از ساختار آن چکامه‌های عرب و به‌ویژه دوره‌ی جاهلیت است. (رک. شمیسا، ۱۳۸۲:

(۱۴۸) ظاهراً علت آن‌که ادبا و کاتبان ادوار بعدی این قصیده را به منوچهری نسبت دادند، همین بوده است. آن‌ها توجه نداشتند که این نوع قصیده‌گویی در دوره‌ای از تاریخ ادبیات ایران رواج داشت و به فرض تشخیص منوچهری در این شیوه‌ی چکامه‌سرایی، نمی‌توان از این موضوع غفلت کرد که ممکن است شاعر دیگری از آن روزگار نیز چنین شعری بسراید.

ب) امیرمعزی

معین به چهار دلیل ام‌الکواعب را به امیرمعزی نسبت می‌دهد: ۱. امیرمعزی یگانه‌شاعری است که ممدوح نامبرده در قصیده (کمال‌الدوله بورضا) را ستایش کرده است؛ ۲. اوصاف و ستایش‌های به‌کاررفته در این قصیده با سه قصیده‌ی دیگر دیوان معزی که به این ممدوح اختصاص دارد،^۷ یکسان است؛ ۳. در این قصیده، شاعر از «سه مدح» یاد می‌کند که احتمالاً همان سه قصیده‌ی سابق‌الذکر است؛ ۴. سبک و ساختار این شعر که تقلید از قصاید عرب است، با سبک قصیده‌گویی معزی تناسب دارد. (رک. معین، ۱۳۲۷: ۳۹۷-۳۹۹)

مهم‌ترین اشکال نظر معین آن است که این قصیده در هیچ منبع قدیم و جدید به نام معزی ثبت نشده است. در دو چاپ موجود از این دیوان (اقبال‌آشتیانی و هیری)، این قصیده وجود ندارد. همچنین، در هیچ منبع قدیم و جدید چنین موضوعی دیده نمی‌شود. استدلال معین صرفاً بر پایه‌ی حدسیات صورت گرفته است. این احتمال کاملاً منطقی است که معاصران معزی نیز از این سبک و ساختار شعرگویی و ستایش همین ممدوح با همین مضامین برخوردار باشند. «سه مدح» هم چیزی را برای معزی ثابت نمی‌کند. سستی این دلایل موجب شد که معین به شاعر دیگری رجوع کند.

ج) برهانی

محمد معین در تحقیق دومش، از سخن قبلی خویش عدول کرد و برهانی، پدر امیرمعزی را شاعر این قصیده دانست. عبدالملک برهانی نیشابوری پدر امیرالشعرا دربار سلجوقی بود. دلایل معین درباره‌ی انتساب قصیده ام‌الکواعب به برهانی نااستوارتر از مقاله‌ی نخست اوست. نبود یک سند، همچنان بزرگ‌ترین ضعف پژوهش وی محسوب می‌شود. به اعتقاد وی، امیرمعزی در مدحی که از کمال‌الدوله بورضا در شعرش می‌کند، اذعان

می‌دارد که علاوه بر خودش، پدرش نیز از این ممدوح متنعم بوده است. سپس نتیجه می‌گیرد که «با تبع دواوین گویندگان قرن پنجم، نیک آشکار است که دو تن از مشاهیر شاعران آن دوره هر دو مداح کمال‌الدوله‌ی مزبور بوده‌اند: نخست امیرالشعرا عبدالملک برهانی، دوم امیرالشعرا محمد معزی پسر او.» (معین، ۱۳۲۷: ۱۱) حال، چون سبک شاعری پدر و پسر به هم بسیار نزدیک است و چون در نسخ خطی مورد استفاده‌ی اقبال‌آشتیانی برای تصحیح دیوان/امیرمعزی، قصیده‌ی مزبور موجود نیست، پس می‌توان این قصیده را به برهانی منتسب دانست. (همان: ۱۶)

محمد معین در اینجا برهانی و پسرش را تنها شاعران آن دوره تصور کرده است و چون ام‌الکواعب را از معزی نمی‌داند، نتیجه می‌گیرد که تنها برهانی می‌تواند سراینده‌ی آن باشد. وی از مفهوم «سبک دوره» که شامل ویژگی‌های شاعری و مفاهیم و مضامین مشترک در یک بازه زمانی است و نیز از حضور تعداد زیادی از شاعران در دربار سلجوقی که ممکن است چندین نفر از آن‌ها به مدح یک ممدوح بپردازند، غفلت کرده است.

د) حسن متکلم

حسن متکلم شاعر برجسته و صوفی سده‌ی هشتم است. او در نیشابور متولد شد؛ ولی در هرات تحصیل کرد و در همان شهر به خدمت شاهان آل‌کرت درآمد و مداح آن دربار شد. مؤلفان *مونس‌الاحرار* (جاچرمی، ۱۳۵۰، ج ۲: ۶۷۳) و *خلاصه‌الاشعار* (به نقل سروری، ۱۳۹۳: ۱۱۸) این قصیده را از حسن متکلم دانسته‌اند. رضاقلی‌خان‌هدایت (شاید تحت تأثیر این منابع) نیز ابتدا این انتساب را پذیرفت ولی بعداً نظرش را تغییر داد و منوچهری را شاعر ام‌الکواعب فرض کرد.

مهم‌ترین دلیل در رد انتساب ام‌الکواعب به حسن متکلم، دوره‌ی حیات شاعر است. ما می‌دانیم که این قصیده کاملاً به سیاق قصاید عرب جاهلی سروده شده و کاملاً از آن شیوه متابعت می‌کند. منظور از «سیاق قصاید عرب جاهلی»، ساختار شعر و محتوای مندرج در ابیات است. در صحنه‌ی آغازین قصاید عرب، شاعر بر کنار خرابه‌های اقامتگاه معشوق ایستاده و به یاد ایام وصال نوحه سر می‌دهد. پس، نهیب زمانه او را با خود

می‌آورد، سوار بر شتر راهوار خود می‌نشیند و با رسم و اطلال وداع می‌کند. سپس، به توصیف کوتاه یا بلندی از شترش می‌پردازد و از توانمندی‌های خویش می‌گوید. سرانجام، با ستایش قبیله‌اش یا ستایش ممدوح یا وصف طوفانی مهیب و ذکر مفاهیم حکیمانه شعر را به پایان می‌رساند. (رک. دودپوتا، ۱۳۸۲: ۴۲) در ام‌الکواعب این اجزا به دقت و ترتیب آمده‌اند.

این نوع تقلید در آغاز شعرگویی فارسی در پس از اسلام یعنی در سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری رواج داشت و بعد از آن منسوخ شد. حتی اگر در قصاید، یادکردی از رسم و اطلال شده باشد، دیگر آگاهی‌ای از ساختار دقیق قدیم وجود ندارد و آن ساختار در متن شعر رعایت نمی‌شود؛ بهترین مثال، چکامه‌ای از سلمان ساوجی است (سقی‌الله لیلی کصدغ‌الکواعب/ بتان سیه‌چشم عنبرذوایب) که اتفاقاً شاعر در آن به استقبال ام‌الکواعب رفته است. (رک. ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۰۰-۴۰۲) در این قصیده هیچ‌یک از اجزای یادشده در قصیده عرب دیده نمی‌شود. افزون بر این، ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات خود به دلایل سبک‌شناسانه، انتساب ام‌الکواعب به حسن متکلم را رد می‌کند. (صفا، ۱۳۶۹، ج ۳: ۸۴۶) همچنین، سروری با استناد به منابعی متقن، به صورت جدی در صحت اشعار حسن متکلم تردید می‌کند. وی با اشاره به چند متن قدیم، حسن را «سید» معرفی می‌کند که این موضوع در تضاد با گفته‌ی شاعر مبنی بر انتسابش به آل‌ساسان است. (رک. سروری، ۱۳۹۳: ۱۱۹) همه‌ی این دلایل نافی تعلق چکامه‌ی ام‌الکواعب به حسن متکلم است.

در پایان این بحث باید مطلبی را از دیوان البسه‌ی نظام محمود، شاعر قرن نهم، نقل کرد. در بخش قصاید، شاعر نقیضه‌ای بر این قصیده می‌سراید. بر بالای چکامه‌ی او نوشته شده است: «و له فی المدایح، سیدحسن ترمذی گوید: سلام علی دار ام‌الکواعب/ بتان سیه‌چشم مشکین ذوائب.» (قاری‌یزدی، ۱۳۵۹: ۲۷) بنابر جست‌وجوهای نگارنده، در تاریخ ادبیات ایران چنین شاعری یافت نشد. حدس می‌زنم که قاری‌یزدی (یا کاتب دیوانش) دو سهو متوالی مرتکب شده‌اند. نخست، آن‌ها هم مانند جاجرمی و تقی‌کاشی شعر را از آن حسن متکلم فرض کردند. با این تفاوت که دو مؤلف اخیرالذکر حسن متکلم را به‌درستی

نیشابوری دانستند و قاری اشتباهاً او را ترمذی تصور کرد. ثانیاً، گمان می‌کنم که شاعر یا کاتب دیوان، با توجه به شباهت تقریبی کتابت «غزنوی» و «ترمذی» و البته سیدبودن هر دو، حسن متکلم را با سیدحسن غزنوی، شاعر مشهور سده‌ی ششم، خلط کرده‌اند. انتساب شعر یکی از این دو «حسن» به دیگری سابقه دارد. (رک. سروری، ۱۳۹۳: ۱۱۹)

ه) نصرالله‌منشی

این انتساب به دلیل آن‌که براساس متنی کهن و ارزشمند مطرح شده، بسیار درخور تأمل و از فرضیات پیشین جدی‌تر است. سروری در مقاله‌ی خود سندی ارزشمند را مبنای تحقیق قرار می‌دهد. در سفینه‌ی ترمذ که تاریخ کتابت آن به قرن هشتم می‌رسد، صراحتاً قید شده که قصیده‌ی ام‌الکواعب از سروده‌های ابوالمعالی نصرالله‌منشی است. البته باید متذکر شد که سروری نخستین کسی نیست که تعلق ام‌الکواعب به نصرالله‌منشی براساس سفینه‌ی ترمذ را مطرح می‌کند. سال‌ها پیش محمد معین ضمن تعلیقاتش بر چهارمقاله و هنگام بحث درباره‌ی این چکامه، می‌نویسد که عکسی را که سعید نفیسی از دست‌نوشته سفینه‌ی ترمذ (همین نسخه مورد استفاده سروری) برداشته، دیده است. در آنجا این قصیده به نام نصرالله‌منشی ضبط شده است. (رک. نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۴۱۱)

دلایل سروری برای صحت انتساب ام‌الکواعب به نصرالله‌منشی چهار مورد است: ۱. یک منبع نسبتاً معتبر از سده‌ی هشتم نصرالله‌منشی را صاحب این قصیده دانسته است؛ ۲. «سبک ادبی این قصیده به سبک نثر فنی و مصنوع نصرالله‌منشی بسیار نزدیک است»؛ ۳. نصرالله‌منشی اصالت شیرازی دارد و خاندانش از شیراز هستند. فارس هم پایگاه ساسانیان بوده و این مطلب با مصراع «منم از نژاد بزرگان ساسان» تناسب دارد؛ ۴. ممدوح قصیده، کمال‌الدوله بورضا، ممکن است غیر از آن کسی باشد که معین و اقبال‌آشتیانی گفته‌اند. (رک. سروری، ۱۳۹۳: ۱۱۹ - ۱۲۰)

۵. قصیده‌ی ام‌الکواعب سروده‌ی سیم‌کش سمرقندی است

اکنون یک دستنویس دیگر از قرن هشتم و با همان ارزش وجود دارد که شعر مورد بحث را به «کمال‌الدین سیم‌کش سمرقندی» نسبت می‌دهد. حال، با این تناقض و دوگانگی چه باید کرد؟ سخن *سُفینَه‌ی ترمذ* درست است یا جنگ ۹۰۰ مجلس؟ در این بخش و برای ترجیح سیم‌کش سمرقندی بر نصرالله‌منشی چند علت ذکر می‌شود. مطالب این قسمت در دو بخش کلی قرار می‌گیرد: نخست، دلایل سروری نقد می‌گردد. این نقد مجموعاً به معنای رد آرای سروری و اثبات سخن نویسنده این سطور است؛ دوم، چند علت دیگر در تقویت تعلق ام‌الکواعب به سیم‌کش سمرقندی آورده می‌شود.

الف) قدمت نسخه: اگر *سُفینَه‌ی ترمذ* اثری کهن و باارزش از قرن هشتم است، جنگ ۹۰۰ هم سندی ارزشمند و معتبر از همین سده می‌باشد که قدمت نسخه و اشتغال آن بر اشعار شعرای قدیم که بعضاً ناشناخته هستند و نیز ضبط صحیح کلمات در بسیاری از موارد، آن را تبدیل به سندی گران‌بها و موثق کرده است (درباره‌ی اهمیت نسخه رک. بخش معرفی نسخه از همین مقاله).

ب) تشابه سبکی نثر مصنوع منشی با بیان مصنوع قصیده: این سخن سروری پذیرفتنی نیست؛ زیرا اولاً با این فرض مطرح شده که نصرالله‌منشی مسلماً شاعر این قصیده است. اگر فرد دیگری را به‌عنوان شاعر بپذیریم، طرح این فرض محلی از اعراب نخواهد داشت؛ دوم، به فرض پذیرش انتساب قصیده به نصرالله‌منشی، سخن سروری قاعده‌ای عام و مطلق به‌شمار نمی‌آید. در تاریخ ادبیات فارسی، شاعران زیادی وجود دارند که در آثارشان دو سبک متفاوت و گاه متضاد دیده می‌شود. فی‌المثل خاقانی در اکثر قصایدش معانی را بسیار پیچانده و اطلاعاتی از انواع علوم و دانش را با بیانی سرشار از آرایه‌های ادبی عرضه کرده اما در غزلیات و مرثیه‌هایش بیت‌هایی ساده و روان سروده است؛ سوم، اگر سخن دولت‌شاه را بپذیریم که شمس از شاگردان قطران بوده، باید یادآور شد که «توانایی طبع او [قطران] را قصاید مصنوع وی که در دیوانش موجود است و بعضی از آن‌ها نزد

ادبا اهمیت و شهرت داشت، ثابت می‌کند.» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۴۷۸؛ رک. صفا، ۱۳۶۹، ج ۲: ۴۲۳) پس به حکم استاد و شاگردی، سبک قصیده‌گویی مصنوع و متکلفانه‌ی قطران باید با استقبال شاگردان وی از جمله سیم‌کش مواجه شود؛ چهارم، از این‌که نصرالله‌منشی نثر مصنوع و متکلف می‌نوشت، لزوماً چنین مستفاد نمی‌شود که نظم او هم مصنوع و متکلف باشد. مؤید این موضوع، سه رباعی‌ای است که عوفی در ذکر نصرالله‌منشی آورده (رک. عوفی، ۱۳۲۴: ۹۳) و سروری نیز به آن‌ها متذکر می‌شود. این رباعی‌ها هیچ رنگی از تصنع و تکلف ندارند و ساده و بی‌تکلف و حکیمانه هستند.

ج) اصالت شیرازی و افتخار به آل‌ساسان؛ سروری با استناد به دستورالوزرای خواندمیر، هفت/قلیم رازی و فارسنامه ناصری، با اطمینان از شیرازی‌بودن نصرالله‌منشی سخن می‌راند. شیرازی‌بودن ابوالمعالی اساساً یک فرض مورد تردید است. مثلاً صاحب تاریخ و صاف نظر متفاوتی دارد و منشی را اصالتاً اهل غزنه می‌داند. (رک. و صاف‌الحضره، ۱۲۶۹ق: ۵۲۸) سخن این مورخ به دو علت از اعتبار بیشتری برخوردار است: اول، این کتاب دو سه قرن پیش‌تر از منابع استفاده‌شده‌ی سروری نوشته شده است؛ دوم، مؤلف تاریخ و صاف خود شیرازی است و اگر نصرالله‌منشی همشهری او می‌بود، حبّ وطن، و صاف‌الحضره را وامی‌داشت که به اصالت شیرازی ابوالمعالی اشاره کند.

اگر شیرازی‌بودن نصرالله‌منشی هم پذیرفته شود، این پرسش مطرح می‌شود که چرا این رویه (تفاوت نام زادگاه و اقامتگاه) نباید برای فرد دیگری از جمله سیم‌کش سمرقندی محتمل باشد؟ استبعاد وجود ندارد که سیم‌کش سمرقندی هم اصالتاً اهل شیراز یا از نسل آل‌ساسان بوده اما بنا به دلایلی مانند پیوستن به دربار و برخورداری از امتیازات مالی شاعری یا غیره به ماوراءالنهر رفته و در همان‌جا اقامت یافته و به «سمرقندی» مشهور شده باشد. این‌که اطلاعی در این زمینه در منابع نیست، دال بر ردّ تعلق شاعر سمرقندی به خاندان ساسانی نخواهد بود.

د) ممدوح قصیده؛ نکته‌ی اصلی که در واقع نطفه‌ی نوشتن مقاله را شکل داد و دلیل محکمی را برای ترجیح سیم‌کش بر نصرالله‌منشی فراهم آورد، ممدوح قصیده است.

سروری چون در اینجا شاهی برای اثبات ادعایش پیدا نکرد، برخلاف موارد قبلی که از رویکرد ایجابی استفاده می‌کرد و به شواهد متنی استناد می‌جست، استدلال را رها نمود و با اتخاذ شیوه‌ای سلبی، به این جمله بسنده کرد که «در مورد نام ممدوح مندرج در این قصیده، کمال‌الدوله بورضا، امکان دارد شخص دیگری به جز آن کسی باشد که مرحوم معین یافته است.» (سروری، ۱۳۹۳: ۱۲۰)

البته گویا سروری مقدمه‌ی زنجانی بر تصحیحش از دیوان منوچهری را ندیده یا به دلیلی به آن نپرداخته است. زنجانی در تصحیح خود، ممدوح قصیده را نه وزیر مشهور مذکور بلکه حاکم وقت اصفهان فرض کرده است. «این ابورضا: مؤیدالدین مظفر بن محمد بن احمد بن قاسم المکنی به ابی‌رضا المعروف به مستوفی و صاحب اصفهان و ساکن آنجا بوده (او متولد ۳۹۷ و متوفی سال ۴۹۸ ه. ق بوده است)» (منوچهری دامغانی، ۱۳۸۷: غ) زنجانی اعتقاد دارد که منوچهری در ری بوده و در آنجا ابورضا را مدح کرده و قصاید را به اصفهان فرستاده، اما چون ممدوحش اسماعیلی مذهب بوده و اسماعیلیان تعریف شعرا را خوش ندارند، جوابی به منوچهری نداده و این قصیده متعاقب آن «سه مدح» ارسال شده است (همان). پیش‌تر گفته شد که چون زنجانی بنای بحث را بر نسخ متأخر و کم‌اعتبار گذاشته، موضوع انتساب قصیده به منوچهری کاملاً بی‌پایه است و متعاقباً تمام مباحث فرعی او در این موضوع اعتبار علمی ندارد.

حال پرسش بزرگ اینجاست که این ممدوح کیست؟ هم تعداد درخور توجهی دیوان از شاعران مداح حکومت غزنوی موجود است و هم در کتب متقدم و متأخر مطالب زیادی درباره‌ی رجال و بزرگان این سلسله آمده است. نمی‌توان بحث را در این نقطه رها ساخت و به نوعی رأی مطلوب خویش را در مقابل دیدگان مخاطبان صحیح و بدون اشکال جلوه داد و گفت که شاعر حتماً ابوالمعالی است، اما چون نام ممدوحش را نیافتیم، پس ممکن است که ممدوحش هر کسی به غیر از وزیر ملک‌شاه باشد. هم نصرالله‌منشی فرد مشهوری به حساب می‌آمده و هم محل اقامت او دارالملک حکومت غزنوی و در جوار پادشاه نامداری همچون بهرام‌شاه بوده است. این‌گونه نبوده که او در شهری دور از پایتخت به ستایش

ممدوحی گمنام اشتغال داشته و به همین علت، امروزه شناخت ممدوحش برای ما دور از دسترس باشد؛ بگذریم از این‌که حتی نام بسیاری از رجال حکومت غزنوی که دور از پایتخت می‌زیسته‌اند نیز در کتب تاریخی و ادبی مسطور است. اما پذیرش سیم‌کش سمرقندی این ابهام را برطرف می‌کند و مدح او از کمال‌الدوله ابورضا، وزیر ملک‌شاه، کاملاً بلامانع خواهد بود. لزومی ندارد که این رابطه‌ی روشن (که پشتوانه مستند و کهن دارد) را نفی کنیم و سپس احتمالی را مطرح کرده، در آن برای خود ابهام ایجاد کنیم.

ه) تطابق سال سرایش قصیده با روزگار زندگی سیم‌کش؛ در این قسمت ابتدا به بررسی دوره‌ی اشتغال ممدوح قصیده در دربار، سپس به تخمین سال‌های حیات شاعر پرداخته می‌شود. ملک‌شاه بین سال‌های ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری قمری حکومت کرد. معلوم نیست که کمال‌الدوله ابورضا در چه سالی به وزارت منصوب شد؛ اما در ۴۷۶ به علت توطئه سیدالرؤسا (پسر و نایب کمال‌الدوله که جایگاهی ممتاز در نزد ملک‌شاه داشت)، مناصب حکومتی از آن خاندان گرفته شد (رک. اقبال‌آشتیانی، ۱۳۳۸: ۶۶). همچنین، شاعر این قصیده، ممدوحش را در جایگاه یک رجل حکومتی ستایش می‌کند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ سرایش قصیده باید بین سال‌های ۴۶۵ تا ۴۷۶ باشد.^۹

از سال تولد و مرگ سیم‌کش اطلاعی در دست نیست. اما مطالبی که دولت‌شاه و هدایت بیان می‌کنند، تا حدی می‌تواند راهگشا باشد. مرگ قطران را ۴۶۵ (رک. صفا، ۱۳۶۹، ج ۲: ۴۲۳) یا پس از آن فرض کرده‌اند. فروزانفر معتقد است که قطران باید بعد از ۴۸۵ فوت شده باشد. (رک. فروزانفر، ۱۳۸۷: ۴۸۵) لامعی نیز «لا اقل تا ۴۶۰ زنده بوده و پس از آن از او خبر نداریم» (لامعی جرجانی، ۲۵۳۵: دوازده) حدس می‌زنیم که شاعر جرجانی تقریباً تا یک‌دهه بعد زنده بوده است. قول هدایت درباره‌ی لامعی و توجه به مدت حیات شاعران حاضر در بلخ نیز چنین است که گویی لامعی با شعرای مذکور تقریباً همسال بوده است. گنجاندن نام شمس سیم‌کش در کنار شاعران معروف ماوراءالنهر بدین معناست که او در نگاه دولت‌شاه و هدایت شاعری شناخته‌شده و مشهور تلقی می‌شده است. این شهرت، بنا بر سنت قدما، معمولاً به تجربه‌ی کافی نیاز دارد. پس شمس در هنگام مقایسه با قطران

و لامعی قاعدتاً در دوره‌ی میانسالی قرار داشته است. حال اگر فاصله‌ی سنی استاد و شاگردی حداقل بیست تا سی سال تصور شود و نیز پذیرفته گردد که شاعر سمرقندی به مرگ طبیعی و پس از طی یک عمر معمولی مرده است، او باید در انتهای سده‌ی پنجم یا نهایتاً تا دهه‌ی اول قرن ششم (سی سال پس از مرگ قطران) زنده بوده باشد. توجه به کیفیت یادشده در رابطه‌ی او با لامعی مؤید این تخمین خواهد بود. سال تولد سیم‌کش هم به شرط پذیرش موارد گفته‌شده، احتمالاً در دهه‌ی دوم یا سوم قرن پنجم بوده است. با توجه به مطالب یادشده، احتمال این‌که شمس سیم‌کش به مدح کمال‌الدوله پرداخته باشد، از لحاظ تاریخی کاملاً منطقی و قابل وقوع است.

و) سیم‌کش سمرقندی و تبعیت از ساختار قصاید عربی؛ می‌توان سخن هدایت را پذیرفت و معتقد بود که شاعر سمرقندی و جمعی از سرایندگان هم‌روزگار او در ماوراءالنهر معترف به استادی لامعی جرجانی هستند. یکی از ویژگی‌های شعرگویی لامعی، علاقه‌ی بسیار او به تتبع از ساختار و محتوای قصاید عرب است.^۶ در این زمینه، لامعی، ثانی و تالی منوچهری محسوب می‌شود. (رک. صفا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۸۸) حال، اگر شاعران ماوراءالنهر و از جمله‌ی آن‌ها سیم‌کش سمرقندی به استادی لامعی معترف‌اند، این نوع از شعرگویی او نیز باید به‌عنوان یک حسن در آن روزگار مطرح باشد. نتیجه آن‌که، گفتن قصیده‌هایی مصنوع مانند ام‌الکواعب که به تقلید از ساختار قصاید عرب جاهلی سروده شدند، از جانب سیم‌کش سمرقندی کاملاً منطقی و محتمل است.

ز) دوره‌ی نصرالله‌منشی و قصاید عربی‌وار: ابوالمعالی نصرالله غزنوی، منشی دربار بهرامشاه غزنوی بوده و به تصریح خود، کللیه‌ودمنه را نیز به این پادشاه تقدیم کرده است. (رک. نصرالله‌منشی، ۱۳۹۲: ۸) این سلطان غزنوی بین سال‌های ۵۱۲ تا ۵۴۷ هجری قمری در غزنه حکومت کرده است. نصرالله‌منشی در دوره‌ی پادشاهی خسروشاه (حک. ۵۴۷-۵۵۵) به مقام دبیری رسید. قتل او نیز باید در یکی از سال‌های ۵۵۸ تا ۵۸۲ رخ داده باشد؛ زیرا همین پادشاه فرمان قتل نصرالله‌منشی را صادر کرد (رک. عوفی، ۱۳۲۴: ۹۲)؛ در نتیجه نصرالله‌منشی، به فرض برخورداری از عمر معمول، در ابتدای سده‌ی ششم متولد

شده و در یکی از سال‌های نیمه‌ی دوم این سده زنده بوده است. با این توضیحات، تاریخ سرایش شعر، نیم‌قرن جدیدتر از فرض ما خواهد بود.

این مطالب از آن جهت گفته شد تا به موضوع مهمی در تاریخ ادبیات اشاره شود. اصولاً قصیده‌سرایی به سبک شعرای عرب در قرن‌های چهارم و پنجم رواج زیادی داشته است. البته نمی‌توان با قطعیت گفت که این نوع قصیده‌گویی در قرن ششم (دوره‌ی زندگی نصرالله‌منشی) منسوخ شده است^۹ اما سیر تطور قصیده‌ی فارسی نشان می‌دهد که این نوع قصیده‌گویی در قرن ششم، خیلی کم‌رنگ شده است. (رک. شمیس، ۱۳۸۲: ۲۶۵-۲۶۶) به‌هرحال، در مطالعه‌ی تطورات ادبی، نیم‌قرن فاصله (یا بیشتر) عامل مهمی است که هرگز نباید آن را نادیده گرفت.

با این شرایط، می‌توان ادعا کرد که این نوع قصیده‌گویی در قرن پنجم (دوره‌ی حیات شمس) بسیار محتمل‌تر از قرن ششم بوده و این هم موضوع دیگری است که انتساب ام‌الکواعب به شمس سیم‌کش را، نسبت به نصرالله‌منشی، ترجیح می‌دهد.

(ح) ارسال سه مدح: ^۹ هنگام بحث از انتساب شعر به برهانی و امیرمعزی، دیدگاه معین درباره‌ی بیت مزبور نقل و رد شد. زنجانی هم اعتقاد دارد که ممدوح، کمال‌الدوله، وزیر نیست بلکه حاکم اسماعیلی‌مذهب اصفهان است. او می‌گوید منوچهری چندبار از ری مدحیه‌ای برای این شخص فرستاد اما چون حاکم اسماعیلی‌مذهب بود و اهالی این مذهب تعریف شعرا را نمی‌پسندند، جواب شاعر دامغانی را نداده است؛ اما چنانکه گفته شد، اساس بحث برات زنجانی در انتساب قصیده به منوچهری نادرست است؛ در نتیجه همه فرعیات او از جمله تشخیص ممدوح و علت بی‌پاسخ‌گذاشتن نامه‌ها نیز محلی از اعراب ندارد. سروری نیز اساساً به این موضوع پرداخته است.

حال با فرض انتساب قصیده به شمس سیم‌کش می‌توان وجه محتمل‌تری را برای آن یافت. در تاریخ آمده است که ملک‌شاه اصفهان را پایتخت خود قرار داد. شمس سیم‌کش که بنا بر روایت دولت‌شاه و هدایت در ماوراءالنهر می‌زیسته، به امید دریافت صله یا انگیزه‌ای

دیگر، از آنجا مدحیه‌هایی برای وزیر به پایتخت می‌فرستد که کمال‌الدوله آن‌ها را بی‌جواب باقی می‌گذارد. حال، او مدحی دیگر به نزد وزیر می‌فرستد که همین قصیده است.

۶. نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب مندرج در مقاله نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. در جنگ ۹۰۰ مجلس که یک سند بسیار ارزشمند از قرن هشتم هجری قمری است، کمال‌الدین سیم‌کش سمرقندی به‌عنوان سراینده‌ی قصیده‌ی ام‌الکواعب مشخص شده است.
۲. مشخصات دوره، نام ممدوح و دوره‌ی حیات او و سمرقندی بودن شاعر ثابت می‌کند که این فرد همان شمس سیم‌کش سمرقندی، شاعر روزگار سلجوقیان است که نام او در تذکره‌الشعرا^۱ دولت‌شاه نیز آمده است. همچنین، احتمالاً «کمال‌الدین» نام درست شاعر است و نه «شمس‌الدین».
۳. پیش‌تر انتساب این قصیده به منوچهری، برهانی، معزی و حسن‌متکلم رد شده بود. در این مقاله، ادعای سروری که با استناد به سئینه‌ی ترمذ چکامه‌ی ام‌الکواعب را از نصرالله-منشی دانسته است نیز رد می‌شود.
۴. برای رد انتساب ام‌الکواعب به نصرالله‌منشی، دلایل چهارگانه‌ی سروری (قدمت نسخه؛ تطابق سبک مصنوع قصیده با بیان متکلفانه و مصنوع نصرالله‌منشی؛ اصالت شیرازی شاعر و افتخار به ساسانی‌بودنش؛ ممدوح قصیده) به چالش کشیده شد. همچنین، سه دلیل جدید (تطابق سال سرایش قصیده با ایام حیات سیم‌کش؛ دوره‌ی نصرالله‌منشی و تضعیف ساختار چکامه‌های فارسی که در آن‌ها از قصاید عرب جاهلی تقلید می‌شد؛ ارسال سه مدح) مطرح شد. این موارد مجموعاً صحت مطلب جنگ مجلس درباره‌ی قصیده ام‌الکواعب را تأیید می‌کنند.

یادداشت‌ها

۱. بسیاری از دانسته‌هایم در قسمت معرفی نسخه را مدیون این مقاله هستیم.
۲. البته دولتشاه، قطران را ترمذی می‌داند؛ درحالی‌که تبریزی بودن قطران به تصریح خودش و اشارات متعدد دیگران مسلم است. (برای نمونه رک. فروزانفر، ۱۳۸۷: بخش معرفی قطران) همچنین ممکن است شباهت نسبی نام و تلفظ «تبریز» و «ترمذ» موجب اشتباه کتابتی یا شنوایی کاتب تذکره‌الشعر/ شده باشد.
۳. البته موصوف شدن به صفتی ناپسند در ادبیات مسبوق به سابقه است؛ مثل رشید و طواط. اما ملقب‌ساختن شاعران متقدم به این القاب متعارف نبود و طواط جزء استثناهاست.
۴. نمونه‌ی بسیار مشابه، فقیه شاعری است به نام نجم‌الدین احمد سیمگر که بین او و خاقانی ابیاتی ردوبدل شده جزء دوستان عزیز خاقانی است. (برای توضیحات بیشتر رک. کندلی، ۱۳۴۸: ۲۳۶-۲۴۱)
۵. علیرضا شعبانلو در مقاله‌اش با موضوع قصاید مصنوع، از یک نسخه‌ی خطی متعلق به قرن نهم با عنوان «عراقیات» و به نقل از یکی از چکامه‌سرایان آن نسخه به نام نصرالله عراقی، مخترع این نوع قصاید را شاعری به نام «جمالی ستم‌کش» می‌داند. نویسنده سپس این فرضیه را مطرح می‌کند که فرد مذکور شاید همان شمس سیم‌کش باشد؛ اما در ادامه و بدون هیچ دلیلی، فرضیه‌ی خویش را رد می‌کند. (رک. شعبانلو، ۱۳۹۵: ۱۵۴) مطالعه‌ی مطلب فوق پرسش‌های زیادی را در ذهن نویسنده‌ی این سطور برانگیخت: آیا ممکن است این احتمال حقیقت داشته باشد و جمالی ستم‌کش همان شمس سیم‌کش باشد؟ اگر چنین است، آیا «جمالی» صورتی از جمال‌الدین است؟ چون جمال‌الدین و کمال‌الدین از اسامی مشهور قدیم بوده و ضبط آن‌ها نسبتاً مشابه است و چون تاریخ کتابت هر دو نسخه (عراقیات و جنگ مجلس) نزدیک به هم است، آیا ممکن است که یکی از این دو، نام اصلی و دیگری، نام تحریف‌شده‌ی شاعر مورد نظر ما باشد؟ آیا به دلیل غیرمنقووظ بودن نسخه‌های قدیم و یا به دلیل تشابه کتابتی (و احیاناً اشتباه کاتب در خوانش و شنیدن عبارات اصلی تقریرکننده)، «ستم‌کش» همان «سیم‌کش» نیست؟ حتی این سؤال به ذهنم رسید که با توجه به شباهت نسبی «نصرالله عراقی» و «نصرالله غزنوی» در کتابت، آیا احتمال دارد که این دو فرد یک نفر باشند یا خلط شده باشند و رشته‌ای از اشتباهات متوالی در متون قدیم راه یافته و یکی از این دو را در قامت دیگری جلوه داده و حاصل آن در سفینه‌ی ترمذ تجلی

یافته باشد؟ این‌ها برای من در حکم احتمالات پریشان هستند و تأیید بعید آن‌ها نیاز به یافتن منابع کهنی دارد که شاید در آینده به دست آید.

۶. نویسنده موفق به مطالعه‌ی این دیوان که در ۱۲۷۵ قمری چاپ گشته، نشده و اظهاراتش بر پایه‌ی مقاله‌ی معین درباره‌ی همین قصیده و انتسابش به امیرمعزی است. نکته‌ی دیگر این‌که، در دستنویسی از دیوان منوچهری که به خط هدایت موجود است (و شاید دیوان مورد بحث منوچهری از روی همین نسخه، چاپ شده است) این قصیده وجود ندارد. ضمناً هدایت در دست‌نویس مرتکب سهو شده و منوچهری‌دامغانی را با منوچهر شصت‌کله یکی دانسته است (دیوان منوچهری‌دامغانی، گ ۳)؛ امری که خلاف آن توسط چندین محقق ثابت شد. (برای نمونه رک. قزوینی، ۱۳۲۳: ۵۴-۷۰)

۷. رک. امیرمعزی، ۱۳۸۹: ۲۳، ۶۱۷ و ۶۳۰.

۸. استاد ارجمندم، دکتر مهدی نوریان، این نکته را به بنده یادآور شدند. از ایشان سپاسگزاری می‌کنم.

۹. البته بنده واقفم که رباعی (به‌ویژه در ایام مورد بحث) ذاتاً ساده و حکیمانه سروده می‌شد و چه بسا اگر قصیده‌ای از نصرالله‌منشی باقی می‌ماند، شاید سبک او واقعاً مصنوع و متکلف می‌بود. افسوس که ما از خواندن قصاید (احتمالی) او و قضاوت درباره‌ی آن‌ها محرومیم. اما این‌که سروری از رباعیات ساده برای اثبات تکلف در سبک شعری ابوالعالی شاهد می‌گیرند، نادرست است.

۱۰. معین حدس می‌زند که این قصیده بین سال‌های ۴۶۵ تا ۴۸۵ (سال مرگ ملکشاه) سروده شده است. (رک. معین، ۱۳۲۷: ۳۹۶) او به این مسئله توجه نداشت که کمال‌الدوله در ۴۷۶ از مقام خود عزل شد و از این تاریخ به بعد دیگر نمی‌توانست در جایگاه یک راجل حکومتی، ممدوح شاعر قرار گیرد.

۱۱. البته اکثر شاعران آن روزگار از این تقلیدها داشتند و آن را نوعی حسن می‌دانستند. (رک. یلمه‌ها، ۱۳۹۰: ۳۰۳)

۱۲. البته در تاریخ ادبیات ایران شاعرانی بوده‌اند که زبان آن‌ها کهن‌تر از دوره‌شان بوده است؛ مثلاً مسعود سعد سلمان که شاعر قرن پنجم و دارای بیانی متعلق و مانند به قرن چهارم است. اما باید توجه کرد که ما از رویه‌ی معمول حرف می‌زنیم که هر شاعری از زبان رایج در روزگارش بهره می‌برد و امثال مسعود سعد انگشت‌شمار، خلاف قاعده و استثنا هستند.

۱۳. چنانکه در مقدمه گفته شد، این بیت به همراه چند بیت دیگر پایانی از قصیده در جنگ مجلس موجود نیست. البته چکامه‌ی مزبور در هر جا و به نام هرکسی که ضبط شده است، این قصیده را کامل دارد. پس عیب ناتمام‌بودن قصیده متوجه شاعر آن نیست؛ بلکه گردآورنده یا کاتب قصور داشته‌اند یا منبعی که از روی آن استنساخ کرده‌اند، همین مقدار بیت را داشته است. به هر حال، این موضوع خللی در تحقیق ما ایجاد نمی‌کند.

منابع

- اقبال‌آشتیانی، عباس. (۱۳۳۸). وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی. تهران: دانشگاه تهران.
- امیرمعزی نیشابوری. (۱۳۸۹). دیوان. به تصحیح عباس اقبال‌آشتیانی، تهران: اساطیر.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۴۹). سبک‌شناسی. ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- تذکره‌ی شعرا (سفینه‌ی شعرا). کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، شماره‌ی بازیابی ۹۰۰.
- جاجرمی، محمد. (۱۳۵۰). مونس‌الحرار فی دقایق‌الاشعار. به تصحیح میرصالح طیبی، ج ۲، تهران: انجمن آثار ملی.
- محمدحسین خلف تبریزی. (۱۳۴۲). برهان قاطع. ج ۲، به اهتمام محمد معین، تهران: ابن‌سینا.
- دودپوتا، عمرمحمد. (۱۳۸۲). تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی. ترجمه‌ی سیروس شمیسا، تهران: صدای معاصر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغتنامه. تهران: دانشگاه تهران.
- دولتشاه سمرقندی. (۱۳۱۸). تذکره‌الشعرا. به سعی و اهتمام ادوارد براون، لیدن: بریل.
- راشدمحصل، محمدرضا. (۱۳۸۶). «بررسی تاریخی و ساختاری القاب»، گوهر گویا، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۳، صص ۱-۲۲.
- سروری، امید. (۱۳۹۳). «قصیده‌ای از ابوالمعالی نصرالله‌منشی». ادب فارسی، سال ۴، شماره‌ی ۲، صص ۱۱۵-۱۲۴.
- ساوجی، سلمان. (۱۳۶۷). دیوان. با مقدمه‌ی تقی تفضلی، به اهتمام منصور شفق، تهران: امیرکبیر.

شریفی‌صحی، محسن؛ خاتمی‌پور، حامد. (۱۳۹۲). «اشعاری نویافته در جنگ خطی ۹۰۰ مجلس». متن‌شناسی ادب فارسی، دوره‌ی جدید، سال ۵، پیاپی ۱۷، صص ۴۵-۶۰.
شعبانلو، علیرضا. (۱۳۹۵). «تاریخچه‌ی قصاید مصنوع فارسی و معرفی دو قصیده‌ی مصنوع ناشناخته از دو شاعر گمنام». فنون ادبی، سال ۸، شماره‌ی ۱ (پیاپی ۱۴)، صص ۱۴۹-۱۷۲.
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۲). «روانشناسی اجتماعی شعر فارسی». بخارا، شماره‌ی ۳۲، صص ۴۶-۶۶.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). سبک‌شناسی شعر فارسی. تهران: ققنوس.
صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات ایران. ج ۲ و ۳، تهران: ققنوس.
صدری‌افشار، غلامحسین. (۱۳۹۴). فرهنگ مشاغل سنتی. تهران: آگه.
طوسی، ادیب. (۱۳۳۷). «فهلویات لری». دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره‌ی ۴۴، صص ۱-۱۶.

عوفی، محمد. (۱۳۲۴). لب‌الالباب. ج ۱، تصحیح ادوارد براون، لیدن: بریل.
کندلی، غفار. (۱۳۴۸). «نامه به وحیدالدین عثمان، خاقانی و نجم‌الدین سیمگر». دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱۳۴۸، شماره‌ی ۹۰-۹۱، صص ۲۳۵-۲۵۱.
فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۷). سخن و سخنوران. تهران: زوار.

قاری‌یزدی، نظام‌الدین محمود. (۱۳۵۹). دیوان البسه. به اهتمام محمد مشیری. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

قزوینی، محمد. (۱۳۲۳). «شعرای گمنام: احمدبن منوچهر شصت‌کله». یادگار، شماره‌ی ۲، صص ۵۴-۷۰.

لامعی جرجانی، ابوالحسن محمد. (۲۵۳۵) دیوان. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: اشرفی.
محیط‌طباطبایی، محمد. (۱۳۱۷). «در پیرامون زبان فارسی». آموزش و پرورش، سال ۸، شماره‌ی ۱۰، صص ۱-۸.

معین، محمد. (۱۳۲۲). «بحث درباره‌ی یک قصیده و گوینده‌ی آن». مهر، سال ۷، شماره‌ی ۷-۸، صص ۳۹۰-۴۰۲.

_____ (۱۳۲۷). «برهانی و قصیده‌ی او». دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه

تبریز، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۱، صص ۷-۱۸.

منوچهری دامغانی، احمد. (۱۳۶۳). دیوان. تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۸۷). دیوان. تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.

_____ دیوان. تصحیح رضاقلی خان هدایت، کتابخانه‌ی مجلس شورای

اسلامی، شماره‌ی بازیابی ۲۵۰۵.

میرافضلی، علی. (۱۳۸۲). رباعیات خیام در منابع کهن. تهران: نشر دانشگاهی.

نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۹۲). کلیله و دمنه. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: ثالث.

نظامی عروضی، احمد. (۱۳۸۸). چهارمقاله. تصحیح محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین،

تهران: معین.

وصاف‌الحضره. (۱۲۶۹ ق). تاریخ و صاف. به کوشش محمد مهدی اصفهانی، بمبئی: بی‌نا.

هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۲). مجمع‌الفصحاح. تصحیح مظاهر مصفا، ج ۲ و ۳، تهران:

امیرکبیر.

یلمه‌ها، احمد رضا. (۱۳۹۰). «تأثیر سروده‌های عربی بر اشعار لامعی‌گرگانی». ادبیات

تطبیقی، سال ۲، شماره‌ی ۴، صص ۳۰۱-۳۲۲.

معرفی نسخه‌ی سفینه‌ی شعر، سایت کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، به

آدرس:

http://dlib.ical.ir/faces/search/bibliographic/biblioFullView.jspx?_afPf m=gbz\kydwk

تصویر صفحه‌های قصیده‌ی ام‌الکواعب در دستنویس جنگ ۹۰۰ مجلس

